

تأملی بر بنیان‌های معرفت‌شناختی معماری معاصر

تاریخ دریافت: ۹۰/۷/۲۰
تاریخ پذیرش نهایی: ۹۱/۱/۲۱

عبدالحمید نقره کار* - کریم مردمی** - محمدمنان رئیس‌یسی***

چکیده

یکی از مباحثی که هنر و معماری سال‌های اخیر را به لحاظ مبانی نظری تحت الشعاع قرار داده، مباحث مرتبط با دانش «معرفت‌شناسی» و زیرشاخه‌های آن می‌باشد. «نسبیت‌شناخت» از مهم‌ترین مباحث مطرح در قلمرو معرفت‌شناسی هنر معاصر می‌باشد که با مسائلی نظیر تعیین جایگاه پدید آور اثر هنری، مخاطب اثر، چگونگی شکل‌گیری فرآیند فهم اثر و تعیین سهم هر یک در به‌وجود آمدن واقعه فهم مرتبط می‌شود. این مسائل ریشه در حوزه‌ای از معرفت‌شناسی تحت عنوان «معرفت‌شناسی متن» دارند که امروزه بیش از سایر زیرشاخه‌های معرفت‌شناسی، در زیرشاخه هرمنوتیک و به طور خاص هرمنوتیک مدرن نمود یافته است. مطابق با آخرین نظریاتی که در حوزه «معرفت‌شناسی متن» ارائه شده، همه فهم‌ها متأثر از پیش‌داوری مفسرین هستند و پیش‌داوری‌ها متأثر از سنت و تاریخ هستند. سنت و تاریخ هم در فراشده سیال در حال تغییر دائم بوده، فاقد ثبات و ایستایی‌اند. طبق این نگاه، هر نوع ابژه‌ای از جمله ابژه‌های معماری باید متناسب با این فراشده سیال ارائه شده، از هندسه‌هایی در طراحی آثار معماری استفاده شود که متنظر با اصل «نسبیت‌شناخت» باشند. در این مقاله ضمن اتخاذ رویکردی تاریخی - تفسیری با بهره‌گیری توأمان از روش استدلالی - منطقی، پس از تعریف اجمالی «دانش معرفت‌شناسی» به تبیین اصل «نسبیت‌شناخت» به عنوان یکی از مهم‌ترین اصول معرفت‌شناسی معاصر پرداخته، سپس بررسی تأثیرات این اصل بر تحول‌های معماری معاصر پرداخته شده است. در قسمت پایانی مقاله نیز به نقد این نهضت فکری در بستری معرفتی - فلسفی پرداخته، نشان خواهیم داد که نسبی‌گرایی محضی که بر پایه بنیان‌های فلسفی «معرفت‌شناسی متن» بیان می‌شود سبب می‌شود تا نتوان به هیچ معیار و ضابطه‌ای برای شناخت و ارزیابی روشمند آثار استناد نمود که این امر، ارزش فهم را دچار چالشی جدی می‌کند چرا که هر فهمی را موجه می‌نمایاند.

واژگان کلیدی: معرفت‌شناسی متن، معماری معاصر، نسبیت‌شناخت، مؤلف اثر، مخاطب اثر.

مقدمه

هنر معاصر شاهد طرح مباحث جدیدی است که بسیاری از آن‌ها ریشه در حوزه‌ای از معرفت‌شناسی دارد که به «معرفت‌شناسی متن» موسوم است. مباحثی مانند امکان قرائت‌های مختلف از یک اثر هنری، تاریخ‌مندی فهم و تغییر مستمر آن، تاریخ‌مندی متن یا اثر هنری، تأثیرپذیری آن از فرهنگ زمانه و ذهنیت تاریخی پدیدآور آن، محوری بودن نقش مفسر (در واقع بیننده اثر هنری) در فهم اثر به جای اهمیت دادن به نقش پدیدآور اثر یا حتی خود اثر و تأکید بر دخالت پیش‌دانسته‌ها یا پیش‌داوری‌های بیننده در شناخت و فهم اثر، گوشه‌ای از مباحث نوینی است که در مباحث هنری معاصر مطرح است و ریشه در تأملات معرفت‌شناختی دارد. اتفاق مهمی که در نتیجه این جریان‌های فکری در حوزه هنر و معماری بروز یافته، فرصت‌ها و تهدیدهای حاصل از آن در عرصه معماری معاصر می‌باشد که به زعم نگارندگان لازم است تا قبل از بهره‌گیری و یا پرهیز از آن‌ها، با میزانی معتبر و موجه به نقادی مبانی آن‌ها اقدام شود تا بتوان با ذکر دلایل موجه به داوری پیرامون درستی یا نادرستی کاربرد این جریان‌ها در معماری معاصر پرداخت.

اساس تأثیرات مباحث فوق در دانش معماری بر این اندیشه استوار است که «معماری نیز نوعی زبان است» (Schultz, 2008, p.531) و در نتیجه «به یک بنا می‌توان در حکم یک متن نگریست» (Sojudi, 2009, p.332)؛ لذا پرسش اصلی این مقاله، ریشه در تأثیرات دانش معرفت‌شناسی بر حوزه تئوریک معماری دهه‌های اخیر و به طور خاص، تعمیم نظریه تأویل متن به چگونگی ادراک آثار معماری معاصر داشته^۱ و خوانندگان می‌توانند در این نوشتار ضمن مشاهده اجمالی تأثیرات این تفکر بر معماری معاصر، به داوری پیرامون درستی یا نادرستی مبانی تئوریک آن - به‌ویژه اصل «نسبیت شناخت» به‌عنوان اصل مبنایی معرفت‌شناسی معاصر - بپردازند. پس شاکله اصلی این نوشتار، زائیده مسأله چگونگی ارتباط «معرفت‌شناسی متن» و «معماری معاصر» - به‌طور عام - و چپستی اقتضات تعمیم اصل «نسبیت شناخت» به «فرآیند فهم آثار معماری» - به‌طور خاص - می‌باشد.

قبل از ورود به بدنه مقاله لازم می‌دانیم متذکر گردیم که در این نوشتار، منظور از «معرفت‌شناسی متن»، آن اندیشه معرفتی‌ای است که در جریان‌های فلسفی متأخر غرب در حوزه معرفت‌شناسی آثار متن‌وار مطرح و تبیین شده است و لذا مراد از پایه‌های تئوریک آن نیز صرفاً مبانی و مبادی‌ای است که فلاسفه متأخر غرب مطرح نموده‌اند و نه سایر فیلسوفان (نظیر فیلسوفان مکاتب شرقی، اسلامی و غیره). به بیان دیگر قرائت مکاتب فلسفی غرب از «معرفت‌شناسی متن» با سایر مکاتب فلسفی - اعم از فلسفه اسلامی و غیر از آن - متفاوت می‌باشد و آن قرائتی که در این مقاله به تبیین و نقد آن می‌پردازیم، مورد اول (یعنی قرائت مکاتب فلسفی غرب) می‌باشد.

۱. پرسش‌های تحقیق

- مطابق با مبانی تئوریک «معرفت‌شناسی متن» - و به‌طور خاص اصل «نسبیت شناخت» - آیا می‌توان معنایی نهایی و قطعی برای یک اثر معماری را تعریف نمود؟
- تعمیم نظریه تأویل متن به دانش معماری، چه تأثیراتی را در حوزه طراحی معماری به بار آورده است؟
- برپایه تأثیرات فوق‌الذکر، آیا می‌توان برای گفتمان معنایی میان معمار، مخاطب و اثر، چارچوبی ضابطه‌مند و قطعی را ارائه نمود یا خیر؟

۲. فرضیه تحقیق

بر پایه پاسخ‌هایی که برای پرسش‌های فوق صادر می‌شود، فرضیه این تحقیق بر این امر استوار است که «تأثیرهای حاصل از اعمال مبانی تئوریک معرفت‌شناسی متن در معماری معاصر سبب بروز نوعی آناشسیسم معرفتی در ادراک معانی آثار معماری شده است که این امر منجر به نفی چارچوبی ضابطه‌مند برای گفتمان معنایی میان معمار، مخاطب و اثر می‌شود».

۳. روش تحقیق

نوع اطلاعات مرتبط با موضوع این پژوهش عمدتاً بر پایه زمینه‌های تاریخی، تفسیری و به ویژه کالبدی خواهد بود. اخذ اطلاعات لازم از طریق روش‌های مبتنی بر مطالعات اسنادی و کتابخانه‌ای صورت پذیرفته است. از آنجایی که «ماهیت راهبرد تحقیق تاریخی - تفسیری معمولاً بر مدارک اسنادی یا منابع نوشتاری استوار است» (Grout & Wang, 2007, p.14) و با عنایت به الزامات این پژوهش، جهت بهره‌گیری مطلوب از روش مطالعات اسنادی و کتابخانه‌ای صورت گرفته در این مقاله ضمن بهره‌گیری از گونه تحقیق تاریخی - تفسیری در مرحله گردآوری داده‌ها، از گونه تحقیق استدلالی - منطقی در مرحله تحلیل و داوری داده‌ها استفاده شده است. با توجه به این که در پژوهش‌های استدلالی - منطقی «پذیرش منطقی بودن یک سامانه در محیط فرهنگی همان سامانه معنا دارد» (Ranjbar, 2007, p.57)، ضروری است تا در بخش داوری داده‌ها به بسترهای فرهنگی سامانه معنایی ارائه شده در این مقاله توجه گردد.

۴. تعریف معرفت‌شناسی

«معرفت‌شناسی» یا نظریه معرفت یکی از شاخه‌های مهم فلسفه است که امروزه به صورت یک بحث مستقل و گسترده در کنار سایر علوم قرار گرفته است. از علم معرفت‌شناسی، تعریف‌های گوناگونی ارائه شده است که همگی بر این نکته تأکید دارند که معرفت‌شناسی به طور کلی از باور، توجیه، اعتبار معرفت و منشأ و انواع آن بحث می‌کند. در واقع، «معرفت‌شناسی علمی است که درباره معرفت‌های انسان و ارزشیابی انواع آن‌ها و تعیین معیار صدق و کذب آن‌ها بحث می‌کند» (Hosainzadeh, 2002, p.17). بر این اساس می‌توان چنین گفت که «معرفت‌شناسی، ناظر بر چگونگی بسط و گسترش علوم است» (Javadi Amoli, 2007, p.255). به بیان دیگر، در دانش معرفت‌شناسی، معرفت به معارف سایر علوم مورد کاوش و ارزیابی قرار می‌گیرد و لذا بر پایه متعلق معارف این دانش، باید آن را معرفتی درجه دوم محسوب نماییم (Hosainzadeh, 2006) چرا که در معرفت‌شناسی، دانسته و معرفت (از آن جهت که معرفت است و نه از حیث دیگر) مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

چنانچه اشاره شد، از مهم‌ترین زیرشاخه‌های معرفت‌شناسی، معرفت‌شناسی متن است که از معرفتی که به متن داریم - یعنی از فهم و تفسیر متن بحث می‌کند. معرفت‌شناسی متن در حوزه هنر، تبعات نظری گسترده‌ای داشته که از مهم‌ترین آن‌ها، تلقی آثار هنری به عنوان نوعی متن و خوانش و فهم آن‌ها به مثابه آثاری متن‌واره می‌باشد. «نسبیت شناخت» از مهم‌ترین موضوع‌های مطرح در قلمرو معرفت‌شناسی متن می‌باشد که در ابتدا از طرف سوفیست‌ها مطرح شد (Copleston, 1996) و امروزه در حوزه مبانی نظری معماری تأثیرهای عمیقی را سبب شده است. در ادامه تلاش خواهیم نمود تا در حد وسع خود به تبیین، تشریح و سپس نقد این تأثیرها بپردازیم.

۵. معرفت‌شناسی متن و نسبیت شناخت

در این بخش، جهت تبیین اصل «نسبیت شناخت» در معرفت‌شناسی متن از نظریه‌های برخی اندیشمندان متأخر غرب همچون مارتین هایدگر، هانس گئورگ گادامر، امبرتو اکو، رولند بارت، ژاک دریدا و غیره بهره خواهیم برد که اگرچه در نگاهی تفصیلی، باید آن‌ها را در مکاتب مختلف فلسفی جای داد اما همگی آن‌ها در بسط اصل نسبیت شناخت، تأثیرگذار و از جهت اعتقاد به آن وجه اشتراک دارند.

در میان فلاسفه متأخر، هایدگر از مطرح‌ترین نظریه پردازانی است که با نگاهی عمیق و به صورت روشمند، به تبیین مؤلفه‌های معرفت‌شناسی متن پرداخته است؛ تا جایی که بدون نظریه‌های فلسفی او نمی‌توان روندی را که معرفت‌شناسی متن و به ویژه هرمنوتیک تا به امروز طی کرده برای آن متصور شد (Hosainzadeh, Ibid). از نظر هایدگر، معرفت‌شناسی متن و زیرشاخه‌های آن به ویژه هرمنوتیک باید از سطح روش‌شناسی و معرفت‌شناسی ارتقاء یافته و در جایگاه فلسفه قرار گیرد. «او در کتاب هستی و زمان، هرمنوتیک را نه یک روش بل نظریه‌ای دانسته است که نتایج روش شناسیک به بار می‌آورد» (Ahmadi, 2001, p.562). به اعتقاد هایدگر نباید «نظریه تفسیری» و «روش فهم» را موضوع تأمل معرفت‌شناختی قرار داد، بلکه این خود تفسیر و فهم است که باید مورد تحلیل قرار گیرد. یعنی معرفت‌شناسی متن به جای بحث از روش فهم متون باید در خدمت درک معنی هستی (Being) درآید و البته تأکید می‌کند که «این هستی شناسی صرفاً همچون پدیدار شناسی ممکن است» (Heidegger, 1998, p.60). از نظر هایدگر، دازاین^۳ یا وجود انسانی که پرسش از معنای هستی^۴ برای او مسأله شده، با تحلیل ساختار وجودی خودش می‌تواند به فهم معنی هستی دست یابد. او بر این عقیده بود که «وضعیت بودن» با بودن هر چیز متفاوت است و برای چنین بودنی است که واژه (dasein) را وضع می‌کند. اگر چه پروژه فلسفی هایدگر ناتمام ماند و او نتوانست گام روشنی به درک معنی هستی بردارد، (Hosainzadeh, Ibid) لیکن مباحثی که در تحلیل ساختار dasein مطرح کرد دستمایه کوشش علمی شاگرد برجسته‌اش هانس گئورگ گادامر قرار گرفت و به همت او بود که «معرفت‌شناسی متن» قوام و انضباط یافت. از مهم‌ترین آموزه‌های هایدگر که مورد توجه گادامر قرار گرفت نخست تأکید وی بر نقش «پیش‌دید» و «پیش‌ساختار» در حصول فهم است و دیگری اشاره به تاریخمندی وجود است که او از این تاریخمندی وجود، تاریخی بودن فهم را استنباط کرد (Gadamer, 1977). او در مهم‌ترین اثر فلسفی خود «Truth & Method» که به سال ۱۹۶۰ منتشر شد این ایده رایج را که از راه روش می‌توان به حقیقت رسید مورد نقد قرار داد و بیان داشت که روش اگر کارآمد باشد در اموری است که بتوان کلیت آن‌ها را به‌عنوان موضوع شناسایی (ابژه) پیش رو نهاد و به شناخت منطبق با حقیقت آن‌ها نائل شد که این کار در باب اشیای طبیعی که موضوع علوم تجربی هستند، امکان‌پذیر است. اما در امور تاریخی و آثار و پدیده‌های انسانی و بسیاری از امور دیگر ممکن نیست زیرا نمی‌توان آن‌ها را همچون ابژه پیش رو نهاد، چرا که این امور متغیر و سیال و تمام ناشدنی بوده، نمی‌توان آن‌ها را به مثابه اموری پایان یافته تلقی نمود و به شناسایی آن‌ها پرداخت (Hosainzadeh, Ibid) لذا انسان، تاریخ، سنت و هنر از جمله مواردی هستند که به مدد روش نمی‌توان به درک حقیقت آن‌ها نائل شد.

از نظر گادامر این عدم امکان، مرهون ماهیت فهم ما نیز هست. چرا که مجموعه‌ای از پیش‌دانسته‌ها و پیش‌داوری‌ها هر مفسری را احاطه کرده و فهم او را متأثر ساخته و در نتیجه به اعتقاد او افق معنایی مفسر شرط وجودی حصول فهم است

و «نه تنها دخالت دادن این افق معنایی محل به عمل فهم نیست بلکه شرط لازم برای حصول آن نیز است» (Raeisi, 2010, p.52). زیرا فهمیدن واقعه‌ای است که بر اثر امتزاج افق معنایی مفسر با افق معنایی موضوع رخ می‌دهد و این افق معنایی مفسر چیزی نیست جز مجموعه‌ای از پیش‌دانسته‌ها و انتظارات او. به زعم او از آن‌جا که انسان و سنت تاریخی بوده، سیال و متغیرند، جریان شناخت جریانی پایان‌ناپذیر است. یعنی یک متن یا اثر هنری قابلیت تفسیر و فهم‌های متعدد را داراست زیرا «پیام می‌تواند لایه‌های معنایی متعددی را در بر بگیرد و طیف گسترده‌ای از افراد را مخاطب قرار دهد که ابهام یا وضوح پیام به آن‌ها بستگی دارد» (Borwers, 2008, p.104). مفسرین جدید با افق‌های معنایی جدید به سراغ اثر هنری می‌روند و امتزاج و فهم جدیدی بر اساس گذشته ذهنی آن‌ها رخ می‌دهد؛ لذا «موضوع معرفت از منظر و افق معنایی مخاطب بازخوانی می‌شود» (Parsania, 2011, p.145) و این مخاطب اثر هنری است که معناهای اثر را می‌آفریند و «معنا یا معنایی که هر مخاطب می‌سازد لحظه‌ای از افق دلالت‌های معنایی اثر است» (Ahmadi, 1992, p.205). این پیدایش فهم‌های جدید عمدتاً ناشی از انکار «نیت مؤلف» می‌باشد که سرچشمه آن به برخی بحث‌های زیبایی‌شناسی در سده ۱۹ می‌رسد. در قلمرو معرفت‌شناسی، این بحث پیشینه و زمینه‌ای فلسفی در نوشته‌های مارتین هایدگر دارد؛ زیرا «او بود که با کنار گذاشتن سوژه راه را بر انکار نقش نیت مؤلف در تعیین معنای نهایی و قطعی متن گشود» (Ahmadi, 1998, p.19). چنانچه ملاحظه می‌شود رویکرد معرفت‌شناسی معاصر به مقوله فهم اثر کاملاً با تلقی سنتی از فرآیند ادراک متفاوت می‌نماید. در این‌جا ضمن ارجاع به تقریرات فلاسفه متأخر غرب، اهم تبعات معرفت‌شناسی متن در باب تفسیر و ادراک اثر را بیان خواهیم نمود. اما قبل از آن بار دیگر یادآوری می‌نمائیم که فلاسفه‌ای که ذیلاً به تقریرات آن‌ها استناد می‌شود را باید در مکاتب فلسفی گوناگونی همچون هرمنوتیک فلسفی، شالوده‌شکنی و غیره دسته‌بندی نمود؛ لیکن بر پایه همین تقریرات، همه آن‌ها در اعتقاد به اصل معرفت‌شناختی «نسبیت شناخت» اشتراک داشته و لذا تأکید ما در بیان موارد ذیل، بر این وجه اشتراک آن‌ها است و نه بر فصل افتراق‌هایی که می‌توان برای تمییز دادن آن‌ها از یکدیگر اقامه نمود. در هر حال، اهم تبعات معرفت‌شناختی اصل نسبیت در حوزه تفسیر و فهم اثر را می‌توان چنین برشمرد:

- فرآیند تفسیر اثر فرآیندی بی‌انتهاست. زیرا اثر هنری متنی گشوده است که با ماهیت بی‌پایان زبان خواناست (Barthes, 1998) و لذا قابلیت قرائت‌های متنوع را دارد.^۵ از این رو «تأویل متن به معنای کشف مفهومی کمابیش درست برای آن نیست بلکه دانستن اهمیت چگونگی کثرت مفاهیم آن است» (Barthes, 1990, p.11).
- پیش‌داوری‌های مفسر یا مخاطب اثر، شرط وجودی حصول شناخت و مولد عمل فهم است. «این منش پژوهش‌مفلسفی است که فهم موضوع را دارای پیش‌فرض‌هایی می‌داند که به راستی هدف آن محسوب می‌شوند» (Gadamer, 1986, p.183). در واقع ما معنایی از پیش موجود را جستجو نمی‌کنیم بلکه معنایی جدید را بر اساس محسوس‌ها و خواست‌های خود ایجاد می‌کنیم. پیروان زیبایی‌شناسی دریافت این حالت، از اصطلاح «استراتژی متن» یاد کرده‌اند، چیزی که اومبرتو اکو آن را intention lectoris خوانده است. نمونه چنین روشی، بررسی هانس روبرت یاس درباره شعر «خواب، ۲» بودلر است که به سال ۱۹۸۸ منتشر شده است. البته طبق تقریرات گادامر باید از دخالت دادن پیش‌داوری‌هایی که موجب سوء فهم می‌شود، پرهیز نمود (Hsainzadeh, Ibid).
- فهم عینی (درک مطابق با واقع) از اثر هنری ممکن نیست. زیرا «زبان اساساً استوار به غیاب است» (Carroll, 1982, p.69) و به علت فاصله زمانی میان مفسر و متن و دخالت افق معنایی مفسر در عمل فهم هیچ‌گاه نمی‌توان به شناختی عاری از دخالت ذهنیت مفسر نائل شد. در واقع ما در فهم یک اثر با پدیدارها مواجه هستیم نه با واقعیت‌ها. قبول این که علم با پدیدارها مواجه است و نه با واقعیت‌ها، راهگشای اندیشه‌ای بود که از زبان نیچه بیان کرد که «واقعیت دقیقاً همان چیزهایی هستند که وجود ندارند. تنها تأویل‌ها وجود دارند، معنایی جدا از تأویل وجود ندارد» (Nietzsche, 1968, p.267). دریدا نیز از این موضوع که تنها تأویل‌های ما وجود دارد و واقعیتی در کار نیست تحت عنوان منش بیرونی هرگونه ارجاع در زبان نام برده است (Derrida, 1987).
- طبق قرائتی که معرفت‌شناسی متن از فرآیند شناخت ارائه می‌دهد، ادراک‌ها و دریافت‌های ما متأثر از تجسم واقعیت‌ها است نه خود واقعیت (Lash, 1990) زیرا «حقیقت عبارت است از ساختار یک نظام نشانه‌شناختی که تنها به گروه خاصی تعلق دارد و لاغیر؛ چون از ارزش‌ها، اعتقادات، باورها و سنت‌های همان گروه نشأت می‌گیرد» (Kress & Leeuwen, 1996, p.159).
- طبق فرآیندی که در معرفت‌شناسی متن برای ادراک و شناخت آثار هنری پیشنهاد می‌شود، تجربه اثر هنری از هر افق ذهنی و شخصی تأویل بالاتر می‌رود، هم از افق هنرمند و هم از افق مخاطب و لذا شناخت، همواره حاصل تعامل این افق‌هایی است که به نظر می‌رسد مستقل از یکدیگر وجود دارند (Gadamer, 1989). نکته مهم نه نیت یا مقصود مؤلف است و نه اثر به مثابه شی‌ای بیرون از تاریخ، بلکه مهم «آن‌چه» در مواجهه‌های تاریخی به طور مکرر به ظهور می‌آید است (Palmer, 1969). به بیان دیگر در فرآیند شناخت آثار، مؤلف یا خالق اثر صرفاً نشانه‌ساز است و نه عنصری متعین در اثر و «فرآیند فهم، محصول امتزاج افق معنایی مخاطب با افق دلالت‌های اثر بر اساس قواعد بازی می‌باشد» (Ahmadi, 1998, p.315).

۶. معرفت‌شناسی متن و معماری معاصر

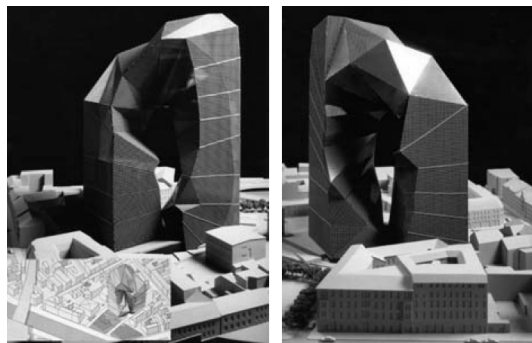
طبق فرآیندی که معرفت‌شناسی متن برای خوانش آثار متن وار پیشنهاد می‌دهد هر اثری از جمله یک کالبد معماری به مثابه یک متن است که فهم هر باره آن مستلزم تأویل نشانه‌های نهفته در آن طی تجربه‌ای تازه و سفری متفاوت است (Raiesi, Ibid). به بیان دیگر، معماری نیز متنی است که کلمه‌های آن اجزای تشکیل دهنده بنا بوده، خواندن آن همان دیدن و سفر کردن در آن است. «با سفر در این متن/ معماری، بیننده/ مسافر گوشه‌های اثر را بر پایه پیش‌ساخت‌ها و پیش‌داشت‌هایش به گونه‌ای می‌خواند/ می‌بیند. این خواندن‌های گوناگون بر پیچیدگی و ابهام فضای معماری می‌افزاید و باعث شادابی اثر معماری می‌شود» (Shirazi, 2002, p.16). معمارانی که سعی در تحقق بخشیدن به معماری متن‌وار دارند به دنبال نوعی از معماری هستند که از ارجاع پرهیزد و دلالت معنایی مشخصی نداشته باشد چراکه طبق مبانی معرفت‌شناختی آن‌ها، «اثر هنری با رها شدن از بندهای دلالت معنایی، همچون زبان به هدفی در خویش تبدیل می‌شود» (Adorno, 2004, 206). اگر بخواهیم تبلور کالبدی افکار این معماران را با تفصیل بیشتری شرح دهیم باید اشاره کنیم که جهان‌بینی چند بُعدی و متغیر آنان در نهایت در کاربست عناصر و سطوح سیال، پویا و پیش‌بینی ناپذیر بروز می‌یابد که به واسطه فراوانی استفاده از این نوع سطوح و پرهیز از به کار بردن اصول هندسی کلاسیک حتی تا مرز اتهام تفتن‌گرایی نیز پیش رفته‌اند. برای روشن‌تر شدن این موضوع می‌توان به برخی از آثار پیتر آیزنمن یا دانیل لیبسکیند اشاره نمود. پروژه ماکس راینهارد هاس آیزنمن (تصویر ۱) و یا موزه یهود دانیل لیبسکیند (تصویر ۲) به خوبی بیانگر این اصرار بر عدم به کارگیری اصول هندسی کلاسیک توسط این دسته از معماران می‌باشد.

تصویر ۲: دانیل لیبسکیند، موزه یهود، برلین، ۱۹۹۶



(<http://www.daniel-libeskind.com>)

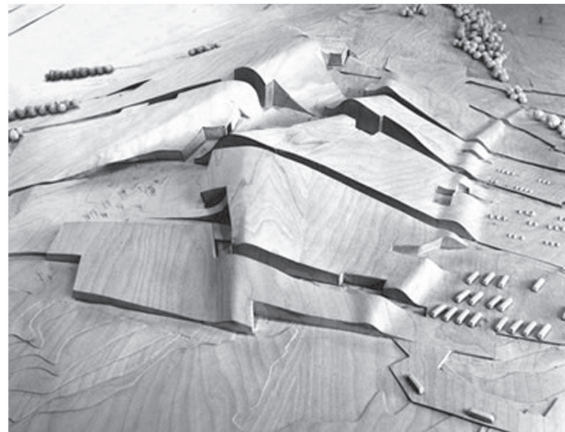
تصویر ۱: پیتر آیزنمن، ماکس راینهارد هاس، برلین، ۱۹۹۲



<http://classconnection.s3.amazonaws.com>

معماران پیرو این تفکر فلسفی، با تمرکز بر چین‌هایی که متراکم و مجدداً در فضا مستحیل می‌شوند، آن‌ها را مترادفی برای پدیده‌ای خودانگیخته یا چیزی فی مابین (چیزی که زمان حال را نمی‌شناسد و آغاز و پایان مشخصی ندارد) و وسیله‌ای برای ارتباط دائمی فضا و زمان می‌بینند (Hakim, 2003). از دیدگاه آیزنمن یک اثر معماری باید مانند یک نوشته در فرآیند شکل‌گیری خود جان گرفته و از بطن خود بسط یابد؛ او برای طراحی یک اثر پایانی باز و نه معلوم و تمام شده را قائل است. آیزنمن با اشاره به حضور یک وجود غایب در طرح، از معماری به مثابه متن صحبت کرده، معتقد است که این حاضر غایب در لابه‌لای متن/ معماری جان می‌گیرد و از این لحاظ درکی شخصی است که ناظر بر اصل نسبت شناخت می‌باشد (Ibid). بر این اساس، او توانسته در طرح‌های متأخرش تا حد زیادی این گفته تئودان داسبورگ را تحقق بخشد که «معماری جدید به دنبال قرار دادن فضاهای مختلف در یک مکعب نیست بلکه فضاهایی با کاربری‌های مختلف را به گونه‌ای پراکنده می‌کند که به کمک آن، طول، عرض، ارتفاع و زمان به سوی بیانی جدید و انعطاف پذیر از فضای آزاد حرکت می‌کنند» (Curtis, 2006, p.41).

تصویر ۳: پیتر آیزنمن، شهر فرهنگ، اسپانیا، ۱۹۹۹ Galicia



(<http://archidose.blogspot.com>)

نمونه تمام و کمالی که در آن می‌توان تأثیر اصل «نسبیت شناخت» در شکل‌گیری یک کالبد معماری را مشاهده نمود، طرح پیشنهادی پیتر آیزنمن برای شهر فرهنگ Galicia می‌باشد. این شهر فرهنگ، یک مرکز جدید فرهنگی برای استان Galicia در شمال غربی اسپانیا است که بر روی یک تپه کوچک مشرف به Santiago de compostela واقع شده است. این پروژه کلان - مقیاس مانند یک سطح منحنی است که تابع فرم خاصی نبوده و از طریق نرم افزار شبیه سازی کامپیوتری حاصل شده است. با تدقیق در این طرح می‌توان اصول معماری متن وار را به وضوح ملاحظه نمود؛ تأکید بر چین‌های غیر خطی پیوسته، هندسه غیر قابل پیش‌بینی و فضاهای لغزنده و سیال کاملاً در این پروژه جلب توجه می‌نماید (تصویر ۳). آیزنمن در دفاع از این نوع هندسه سیال و به ظاهر فاقد نظم در آثارش چنین می‌گوید: «اگر انسان‌ها امروز از بی‌نظمی دچار وحشت و ترس هستند نمی‌توان این ترس را با به نمایش گذاشتن ساختارهای هارمونیک و منظم از بین برد. بلکه باید ریشه این ترس را شناسایی و با زیباسازی بی‌نظمی در هنر و معماری بر آن غلبه کرد» (Hakim, Ibid, p.7). اما دلیل اصلی استفاده از این نوع هندسه سیال توسط این گروه از فیلسوف - معماران را چنانچه ذکر شد باید در دیدگاه آنان نسبت به مقوله شناخت و فهم اثر جستجو نمود. آنان معتقد به نسبیت شناخت و تأثیر پذیری آن از سنت، تاریخ و غیره بوده و لذا از هندسه متناظر با مطلق اندیشی و جزمیت‌گرایی برحذر بوده و اصولاً اعتقادی به مفهوم ثبوت نداشتند، هر مفهوم و ادراکی را نسبی می‌دانند. برنارد چومی که خود از بزرگ‌ترین معماران این مکتب می‌باشد معماری را متنی گشوده می‌انگارد (Nesbit, 2007) و بر همین اساس در توجیه طرح خود برای پارک دولویل صراحتاً اظهار می‌دارد که «تنها یک معنی به تجربه آدمی در نمی‌آید؛ معنی ثابت اصلاً موجود نیست» (Broadbent, 1996, p.158). آیزنمن نیز در تمجید از این نسبیت‌گرایی و پرهیز از مطلق اندیشی و قطعیت‌گرایی در مقاله En Terror Firma, In Trails of Grotexes چنین اظهار می‌دارد: «عدم قطعیت اکنون هدیه مضاعفی است؛ محتوای این عدم قطعیت طبیعتاً باید یافته شود. معمار باید شیوه‌های قدیمی تصور فضایی خود را تغییر دهد. این تغییر پیامدی خواهد داشت که باعث می‌شود پس از آن تصور از خانه یا هر شکلی از اشغال فضا، فرم پیچیده‌تری از زیبایی را طلب کند» (Eisenman, 1988, p.115).

۷. نقد اجمالی بنیان‌های نظری معرفت‌شناسی متن

چنانچه اشاره شد، معرفت‌شناسی متن با نگاهی فلسفی به ماهیت فهم بر آن است که شرایط وجودی تحقق فهم را بررسی نماید. این اندیشه، ماهیت فهم را تحلیل می‌نماید که دستاورد اصلی آن در این تحلیل، نسبیت شناخت و اثرپذیری آن از سنت و تاریخ می‌باشد. همه شناخت‌ها متأثر از پیش‌داوری‌های مفسرین هستند و پیش‌داوری‌ها متأثر از سنت و تاریخ‌اند و سنت و تاریخ هم در حال شکل‌گیری دائم بوده، فاقد ثبات و ایستایی‌اند. در چنین تابلویی که معرفت‌شناسی متن از مقوله شناخت ترسیم می‌کند، جایی برای مطلق اندیشی و اعتقاد به وجود قضایای ثابت و همیشه صادق وجود ندارد و نمی‌توان برای گفتمان معنایی میان مؤلف اثر، مخاطب اثر و خود اثر چارچوبی قطعی و ضابطه‌مند تعریف نمود؛ بر این اساس اهم نقدهای وارد بر این اندیشه را می‌توان در محورهای ذیل ارائه نمود:

- نقد نخست وارد بر این اندیشه آن است که اگر هر شناختی سیال و نسبی است چرا اصول و آموزه‌های معرفت‌شناسی متن و تحلیلی که این اندیشه از ماهیت شناخت عرضه می‌نماید به عنوان قضایای مطلق، قطعی و غیرنسبی قلمداد شود؟ اگر همه فهم‌ها ناشی از پیش‌داوری و متأثر از دخالت ذهن، باور، علائق، انتظارات و پیش‌داوری‌های بیننده یا مفسر است، پس می‌توان ادعا کرد که تحلیل گادامر، هایدگر، آیزنمن و چومی از ماهیت فهم نیز متأثر از

پیش‌داوری‌های خاص آنان است و ارزش مطلق ندارد و نمی‌توان آن را به عنوان تحلیل نهایی و قطعی در نظر گرفت. اگر قضایایی نظیر «همه شناخت‌ها نسبی است» و «همه فهم‌ها ناشی از دخالت پیش‌داوری‌هاست» نسبی و متغیر باشند، معنایش این است که خود این قضایا نیز می‌توانند نادرست باشند (Hosainzadeh, Ibid). پس نقد اولی که به این جریان فلسفی وارد است متنافی الاجزاء و خود ویران‌سازی آن است؛ یعنی از شمول آن نسبت به خودش، عدم شمولش لازم می‌آید (Amoli Larijani, 1997).

- معرفت‌شناسی متن راه را بر هرگونه نقد و ارزیابی فهم در شاخه‌های مختلف معارف انسانی، تاریخی و هنری می‌بندد. زیرا تحلیل خاص آن از ماهیت شناخت به گونه‌ای می‌باشد که هرگونه فهمی موجه می‌شود و نمی‌توان میان تفاسیر متعدد از یک متن داوری کرد و فهمی را برتر از سایر فهم‌ها بر شمرد (Vaezi, 2002). براساس تحلیل معرفت‌شناسی متن از ماهیت شناخت، جریان فهم یک اثر اعم از یک متن یا یک پروژه معماری فرآیندی بدون پایان است و شناخت نهایی ممکن نمی‌باشد. شناخت، ناشی از امتزاج افق‌هاست و این امتزاج، امکان‌های بدون پایانی دارد. پس، از یک اثر و به طور خاص یک اثر معماری می‌توان فهم‌های بی‌شمار داشت بی‌آنکه معیاری برای داوری در صحت و سقم این فهم‌ها وجود داشته باشد. این نسبی‌گرایی محض که معیار و ضابطه‌ای برای سنجش، ارزیابی و نقد ارائه نمی‌دهد ارزش فهم را به شدت تنزل می‌دهد، زیرا هر فهمی موجه است.
- طبق مبانی نظری معرفت‌شناسی متن، برخی پیش‌داوری‌ها مولد و برخی دیگر موجب سوءفهم می‌شوند؛ اما نظریه پردازان این مبانی، ضابطه و معیاری برای تفکیک این دو نوع پیش‌داوری عرضه نکرده و بیان نداشته‌اند که چگونه می‌توان پیش‌داوری‌هایی که موجب سوءفهم می‌شوند را از دخالت در عمل فهم بازداشت (Hosainzadeh, Ibid). حال آن‌که «برای آن که بتوانیم میان فهم و بدفهمی تمییز دهیم، باید معیاری در دست داشته باشیم تا بتوانیم آن تمییز را بر این معیار استوار کنیم» (Holub, 2004, p.97). به نظر می‌رسد این معضل آن‌گاه حل می‌شود که وظیفه اصلی تأویل‌کننده و مخاطب را بر این اساس استوار سازیم که «منطق مؤلف (طراح)، شیوه برخورد و دانسته‌های فرهنگی و در یک کلام جهان او را بازشناسد» (Hirsch, 1976, p.242).
- طبق مبانی معرفتی که این اندیشه برای اصل «نسبیت شناخت» اقامه می‌نماید نه تنها هنرمند (مؤلف) و نیت خاص او، بلکه خود اثر هنری هم مرده است و مخاطب است که اثر را زنده می‌کند و روح معنا را در آن می‌دمد (Noghrekar, 2008)؛ لذا معرفت‌شناسی متن از این واقعیت غافل است که اثر هنری در جوهر خود همواره واجد دو جزء است: حاضر و غائب؛ دال و مدلول. طراحان پیرو این طرز فکر سعی دارند با به قهقرا بردن جزء «حاضر»، حضور «غایب» درک گشته و اثر چون متنی مستقل از نیت و اراده پدیدآورش خوانده شود. نتیجه اجتناب ناپذیر این نگاه منجر به آن می‌شود که نزدیک شدن به اصل پیام (اثر)، معنای خود را از دست دهد (Ayatollahi, 2008) و لذا سبب می‌شود گفتمان معنایی میان معمار، مخاطب و اثر، فاقد چارچوبی ضابطه‌مند بوده، نوعی آنارشیسم معرفتی در فرآیند شناخت رسمیت یابد.^۷
- تمامی ادله‌ای که می‌توان بر تجرد و غیر مادی بودن ادراک و شناخت اقامه نمود غیر نسبی بودن آن را نیز به اثبات می‌رساند. زیرا «آنچه مادی نیست از حرکت و تدریج منزه بوده و ثابت و دائمی می‌باشد» (Javadi Amoli, 2007, p.279).
- اگر همه شناخت‌های بشری را مشمول نسبیت و تابع تاریخ، سنت و به طور کلی معارف قبلی بدانیم، در این صورت تمام معارف جدید که حاصل شناخت و ادراک بشر از موضوع‌های مختلف می‌باشد، باید متناسب با اندیشه‌های گذشته باشد و هرگز نباید اندیشه جدیدی بروز یابد که متناسب با پیش‌فرض‌ها و معارف گذشته نباشد؛ در حالی که «اندیشمندان بسیاری را می‌یابیم که موجب انهدام و نابودی تمامی پیش‌فرض‌ها شده بلکه زمینه دست‌یابی به معارف بعدی را بدون آن‌که تأثیری از اصول قبلی بپذیرند، فراهم می‌آورند» (Ibid, p.280). روشن است که هر یک از مثال‌های نقضی که می‌توان در این خصوص ارائه نمود به تنهایی برای ابطال قاعده کلی نسبیت شناخت بشری کفایت می‌کند.

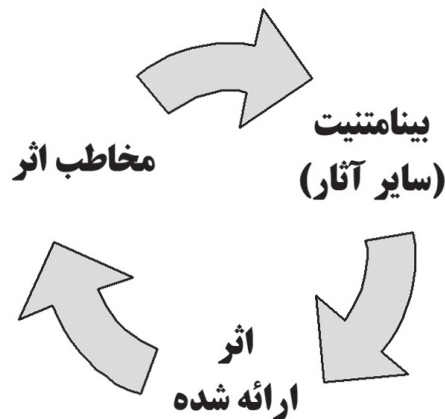
۸. جمع‌بندی

در این مقاله ضمن ارزیابی مبانی فلسفی معرفت‌شناسی متن (طبق قرائت جریان‌های معاصر فلسفی غرب) به بررسی نتایج تبلور آن در عرصه معماری معاصر پرداخته شد. با تحلیل نقادانه مبانی و مفاهیم این اندیشه مشخص شد که بن‌مایه‌های معرفت‌شناختی آن نمی‌تواند دست‌مایه‌ی موجهی برای ایده‌پردازی در عرصه معماری باشد. اهم نتایجی که برپایه مباحث ذکر شده می‌توان استنباط نمود به شرح ذیل بیان می‌شود:

- بر پایه مبانی تئوریک معرفت‌شناسی متن، هر اثری از جمله آثار هنری را می‌توان اثری متن وار پنداشت. یعنی هر اثری از جمله یک بنای معماری به مثابه یک متن است که کلمه‌های آن احجام، بافت‌ها و اجزای تشکیل‌دهنده بنا بوده که اغلب از طریق رمزگان‌های زیبایی‌شناختی پیام خود را انتقال می‌دهند و خواندن آن معادل است با

بازخوانی نشانه‌های نهفته در آن متن/ معماری و تأویل آن نشانه‌ها توسط مخاطب اثر. این اصل که می‌توان هر اثر را همچون یک متن تلقی نمود و آن را مورد بازخوانی قرار داد اصلی موجه است که حتی منتقدان جریان‌های معاصر فلسفی غرب نیز به آن اذعان دارند.

- اختلاف بین مدافعان و مخالفان معرفت‌شناسی متن از آن جایی آغاز می‌شود که مدافعان آن، گفتمان معنایی میان معمار، مخاطب و اثر را فاقد چارچوبی قطعی و ضابطه‌مند تعریف می‌کنند و آن را کاملاً نسبی و متغیر می‌دانند؛ چراکه هر نوع شناخت و ادراکی از معنای متن/ اثر را مقبول و موجه انگاشته و حتی فراتر از آن، معنای اثر را در دور هرموتیکی متشکل از اثر، مخاطب و بینامتنیت (به معنای سایر آثار و متون مرتبط با متن) دست نیافتنی و وهمی می‌پندارند (نمودار ۱). حال آنکه طبق نگاه منتقدان این اندیشه، ضمن آن که معنای اثر، حقیقتی دست نیافتنی تلقی می‌شود باید برای فهم و شناخت و همچنین نقد و ارزیابی آن از رویکردی ضابطه‌مند استفاده شود و هر چه روشی که مخاطب در فرآیند ادراک و تأویل اثر به کار می‌گیرد با این رویکرد مطابقت بیشتری داشته باشد، شناخت و تأویل او از درجه اعتبار بیشتری برخوردار است؛ لذا نه تنها هر فهمی از معنای متن/ اثر موجه نیست بلکه آن دسته از فهم‌هایی که معتبر می‌باشند نیز هم ارزش نبوده و بسته به میزان مطابقت آن‌ها با ضوابط بازخوانی رمزگان اثر، دارای درجه‌های اعتبار متفاوتی بوده، در رابطه‌ای طولی قرار می‌گیرند.



- یکی از مهم‌ترین پایه‌های فلسفی که سبب رواج کاربست فولد و هندسه‌های متأثر از آن در آثار معماری دهه‌های اخیر شده مبانی فلسفی معرفت‌شناسی متن و به ویژه اصل نسبیت شناخت می‌باشد. نسبی‌گرایی محضی که به دنبال اصل «نسبیت شناخت» بروز می‌یابد سبب شده تا سازمان فضایی آثار آوانگاردی که طی دهه‌های اخیر طراحی و اجرا شده‌اند عمدتاً متأثر از هندسه‌هایی باشند که اصول کلاسیکی همچون سلسله مراتب فضایی، محوربندی، مرکزیت فضایی و غیره را نفی کرده و ایده‌هایی را بی‌پروا کنند که ارزش فضایی در قسمت‌های مختلف آن در رابطه‌ای همانی و یا نهایتاً عرضی واقع شود و نه طولی. این امر تا جایی پیش رفته است که برخی معماران جهت کاربست این نوع هندسه سیال، حتی اصولی بدیهی همچون لزوم توجه به فونکسیون را منکر شده، در برخی طرح‌های خود عملاً پروژه‌هایی را ارائه می‌کنند که عملکرد اولیه ساختمان را نیز پاسخگو نمی‌باشد. مقاله‌ای که پیترو آیزمن در سال ۱۹۷۶ تحت عنوان «پسا عملکردگرایی» تقریر نموده است، شاهد مناسبی است برای اثبات این مدعا. تشریح بیشتر چالش‌هایی که به دنبال تأثیرات معرفت‌شناسی متن در عرصه دانش معماری بروز یافته پژوهش‌های گسترده‌تری را می‌طلبد که با توجه به دامنه وسیع این چالش‌ها، ضرورت دارد در پژوهش‌های آتی مورد توجه اساتید و پژوهشگران عرصه معماری قرار گیرد.

پی‌نوشت

۱. اغلب اندیشمندان ضمن قبول این‌که معماری را می‌توان همچون نوعی زبان تصور نمود، معنای اجزای زبانی معماری را متأثر از کارکرد آن‌ها می‌دانند. جهت اطلاع بیشتر در این خصوص مراجعه شود به وود، پال، ۲۰۰۴، هنر مفهومی، ترجمه مدیا فرزین، نشر هنر ایران.
۲. طبق دیدگاه معرفت‌شناسان، تقسیم‌بندی علوم به معارف درجه یک و درجه دو بر حسب متعلق معارف آن علوم صورت می‌گیرد. در معرفت درجه اول، متعلق دانش، خود معرفت نیست بلکه موضوعاتی نظیر طبیعت، تاریخ، دین، فرهنگ و غیره مورد کاوش قرار می‌گیرد. اما در معرفت درجه دوم، مطلق معرفت از آن جهت که معرفت است، مورد ارزیابی قرار می‌شود؛ لذا معرفت‌شناس، معارف سایر علوم را از بیرون آن علوم به تماشای می‌نشیند و به ارزیابی اعتبار و صدق آن‌ها می‌پردازد؛ حال آن‌که متخصصان سایر علوم از منظری درونی به سنجش معارف آن علم می‌پردازند (Hosainzadeh, 2002).
3. dasein
4. Being
۵. دلیلی که بارت برای رد کردن عینی‌گرایی و اعتقاد به وجود معنایی قطعی و عینی در آثار متن وار ارائه می‌کند؛ این است که «عینی‌گرایی هم چیزی است به خیال آمدنی و پندارگونه همچون سایر چیزها» (Ahmadi, 2001, p.215).
۶. بر این اساس، پیش‌داوری‌ها و محسوسات مخاطب اغلب حاصل شرایط و موقعیت تاریخی-اجتماعی مخاطب است و لذا یک اثر در شرایط تاریخی-اجتماعی مختلف، معانی متفاوتی را القاء خواهد نمود.
۷. طبق این دیدگاه، متن و اجزا و نشانه‌های سازنده آن تنها به این دلیل معنا می‌یابند که مخاطب، معانی خاصی را به آن‌ها نسبت می‌دهد و لذا معنا، افزونه‌ای است به متن که نشانه‌های آن کاملاً تابع شرایط نسبی و غیر قطعی می‌باشد.

References

- Adorno, T. (2004). *Aesthetic Theory* (Hullot-Kentor.R , Trans.). Continuum International Publishing Group.
- Ahmadi, B. (1998). *Creativity and Freedom, essays about hermeneutics and aesthetics*. Tehran: Center Press
- Ahmadi, B. (1992). *Of images to text*. Tehran: Center Press
- Ahmadi, B. (2001). *Structure and interpretation of the text*. Tehran: Center Press
- Amoli Larijani, S. (1997). New review interpretations of Islamic sources. *Qabasat Journal*, 3, 95 – 103.
- Ayatollahi, H. (2008). Hermeneutic approach to review the different aspects of understanding. *Art Bulletin*, 11, 44-57.
- Barthes, R. (1998). *Lavature semiologique*. Paris: Editions du Seuil
- Barthes, R. (1990). *S/Z*. United Kingdom: Blackwell Publishers
- Bowers, J. (2008). *Introduction to two-dimensional design, Understanding form and function*. (K.Jurabchy, Trans.). Tehran: Rowzaneh Press
- Broadbent, J. (1996). *Deconstruction*. (M. Mozayani, Trans.). Tehran: Publication of processing enterprises and urban planning.
- Carroll, L. (1982). *Complete works*. London: Chancellor Press.
- Copleston, F. (1996). *History of Philosophy*. (M.Minavi and others, Trans.). Tehran: Soroush Press.
- Curtis, W. (2006). Cubism and new concepts of space. (S.Mousavi, Trans.). *Eskan Magazine*, February 2006, 41-47.
- Derrida, J. (1987). *Positions*. (A.Bass, Trans.). London: The Athlone Press.
- Eisenman, P. (1988). *EN Terror Firma: In Trails of Grotexes in Form, Being, Absence, Architecture and philosophy*. New York: Rizzoli
- Gadamer, H. (1977). *Philosophical Hermeneutics*. (D. Linge, Trans.). Berkeley: University of California Press.
- Gadamer, H. (1986). *The Idea of Good in Platonic-Aristotelian Philosophy*. (C.Smith, Trans.). New Haven: Yale University Press.
- Gadamer, H. (1989). *Truth and Method*. (J. Weinsheimer & D.Marshall, Trans.). New York: Crossroad.
- Grout, L., & Wang, D (2007). *Research methods in architecture*. (A.Einifar, Trans.). Tehran: Tehran University Press.
- Hakim, N. (2003). Contextual architecture and its pioneers. *Architect Magazine*, 20, 4-7.
- Heidegger, M. (1998). *Being and Time*. (J. Macquarrie, Trans.). New York: State University of New York Press.
- Hirsch jr, E. (1976). *The Aims of Interpretation*. Chicago: University of Chicago Press.
- Holub, R. (2004). *Jurgen Habermas: Critic in the Public Sphere*. (H.Bashiriyeh, Trans.). Tehran: Ney Press.
- Hosainzadeh, M. (2002). *Epistemology*. Qom: Imam Khomeini Institute Publications.
- Hosainzadeh, M. (2006). *Foundations of religious knowledge*. Qom: Imam Khomeini Institute Publications.
- Javadi Amoli, A. (2007). *Shariat in the mirror of knowledge*. Qom: Asra Press.

- Kress, G. & Leeuwen, V. (1996). *Reading Images: The Grammar of Visual Designs*. London: Routledge.
- Lash, S. (1990). *Sociology of Postmodernism*. London: Routledge.
- Nesbitt, K. (1996). *Theorizing a new agenda for architecture: an anthology of architectural theory 1965-1995*. New York: Princeton Architectural Press.
- Nietzsche, F. (1968). *The will to power*. (W.Kaufmann, Trans.). New York: Knopf Doubleday Publishing Group.
- Noghrekar, A. (2008). *Introduction to Islamic identity in architecture and urbanism*. Tehran: Payam-e sima Press.
- Palmer, R. (1969). *Hermeneutics: Interpretation theory*. Evanston: Northwestern University Press.
- Parsania, H. (2011). *Critical methodology of Sadraee wisdom*. Qom: Tomorrow Book Press.
- Raeisi, M. (2010). Architecture as Text: Analysis of possible interpretations of a architectural work. *Manzar Magazine*, 7, 50-53.
- Ranjbar, A. (2010). *Structure and methodology*. Pamphlet of Architecture research. Iran University of Science and Technology.
- Schultz, C. (2008). *Meaning in western architecture*. (M.Ghaiyoomi Bidhendee, Trans.). Tehran: Academy of Art Publication.
- Shirazi, M. (2002). Architectural semiotics. *Architect Magazine*, 16, 14-16.
- Sojudi, F. (2009). *Semiotics: Theory and Practice*. Tehran: Publication of Science.
- Vaezi, A. (2002). Introduction to Hermeneutics. *Book Review Journal*, 23, 115-146.
- <http://archidose.blogspot.com>. Retrieved May 24, 2011
- <http://classconnection.s3.amazonaws.com>. Retrieved September 12, 2011
- <http://www.daniel-libeskind.com>. Retrieved May 22, 2011